

فرآیند صلح خاورمیانه؛ این سو و آن سوی تحولات عراق

محمدحسین حافظیان

با پایان یافتن عملیات نظامی آمریکا در عراق و سرنگون سازی رژیم صدام حسین، این امر تا حد زیادی مورد توجه صاحب نظران مسائل خاورمیانه قرار گرفته است که سرنگونی صدام حسین، جدا از همه آثاری که برای خود عراق و دیگر کشورهای منطقه دربر دارد که بسیاری از آنها در آینده مشخص خواهد شد، تأثیر انکارناپذیری نیز بر روند صلح خاورمیانه بر جای خواهد گذارد؛ به گونه ای که حتی احتمال دارد طولانی ترین کشمکش عصر معاصر به نوعی پایان یابد و یا اینکه دست کم در راستای حل شدن آن حرکت کند.

هنگامی که حکومت بوش در ژانویه ۲۰۰۱ به قدرت رسید، یکی از موارد انتقاد این حکومت نسبت به کلینتون این بود که وی بیش از حد خود را درگیر کشمکش اعراب و اسرائیل و روند صلح خاورمیانه ساخته و از این رو انرژی آمریکا بی جهت در آنجا به هدر داده است. اما پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و مشخص شدن این نکته که عاملان این حوادث بیش از همه به خاطر انتقام گیری از سیاستها و مواضع آمریکا در قبال مسئله فلسطین به این کار دست زده اند، حکومت بوش نیز دریافت که تا هنگامی که کشمکش اعراب و اسرائیل حل و فصل نشود،

این کشور نمی‌تواند در جهان اسلام از جایگاه مناسبی برخوردار شود و همواره در معرض حملات و انتقادات شدید مسلمانان قرار خواهد داشت. از همین رو، آمریکاییها عزم خویش را برای حل و فصل مسئله فلسطین پس از سرنگون‌سازی رژیم طالبان و به ویژه پس از حل و فصل مسئله عراق اعلام داشتند.

جدا از ترس آمریکا از حملات تروریستی همانند آنچه که در حوادث ۱۱ سپتامبر پیش آمد، از دیگر دلایلی که آمریکا قصد خود را برای حل و فصل مسئله عراق اعلام داشت این بود که این کشور که پیش از آغاز جنگ عراق از نظر حمایت بین‌المللی به شدت دچار مشکل بود، به متحدان اروپایی خود و نیز به دولتهای عربی حامی این کشور قول داد که در صورت حمایت آنها از اقدام آمریکا علیه عراق، تلاش خواهد کرد که روند صلح خاورمیانه را با شدت و انرژی بسیار پیگیری کند تا به سرانجامی برسد. این واقعیتی است که آریل شارون بی‌درنگ پس از پایان عملیات نظامی آمریکا علیه عراق اظهار داشت که حاضر است برای دستیابی به صلح با فلسطینیها امتیازات در دناکی بدهد، حتی وی ابراز داشت که حاضر است از ایجاد شهرکهای یهودی‌نشین جدید دست بردارد و شهرکهای پیشین را نیز برچیند. در حالی که از همان زمان تشکیل کابینه جدید شارون در فوریه ۲۰۰۳ به خاطر ترکیب این کابینه که عمدتاً از

چهره‌های بسیار افراطی ضد صلح تشکیل شده بود، به هیچ وجه گمان نمی‌رفت که این حکومت حاضر باشد گامی در راستای صلح بردارد، چه برسد به اینکه در این زمینه امتیازی نیز بدهد. این مسئله بیش از هر چیز از این واقعیت ناشی می‌شود که اسرائیلیها به خوبی دریافته‌اند که اینک پس از به پایان رساندن قضیه عراق، آمریکاییها به طور جدی مایلند به احیای روند صلح خاورمیانه دست بزنند و با پیگیری برنامه «نقشه راه» هر چه زودتر به تشکیل دولت مستقل فلسطینی جامه عمل بپوشانند. بنابراین، در این شرایط که آمریکا برای جبران حیثیت از دست رفته‌اش در جریان اقدام یکجانبه علیه عراق بسیار تمایل دارد با تحقق صلح در خاورمیانه، به بازیابی آن اعتبار پردازد، هر گونه کارشکنی از سوی اسرائیلیها در این روند با واکنش تند آمریکاییها روبرو خواهد شد و بعید است که آمریکاییها بیش از این حاضر باشند هزینه اقدامات سرکوبگرانه اسرائیلیها را علیه مردم فلسطین پردازند.

هم اکنون به نظر می‌رسد که وضعیت فلسطینیها همانند سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ است که پیمانهای صلح میان اسرائیل و فلسطین به امضاء رسید. در آن زمان نیز پس از شکست عراق در تهاجم به کویت، فلسطینیها که همانند اردنیها به حمایت از صدام برخاسته بودند، خود رادرجهان عرب منزوی احساس کردند. همچنین آنان

۱۵۴

مشاهده کردند که بزرگ‌ترین پشتیبان آنها در میان جهان عرب، یعنی صدام حسین، که برای کسب حمایت فلسطینیها به پرتاب موشک به اسرائیل نیز دست زده بود، در طی چند هفته در برابرش آمریکا به سختی شکست خورد، و از این رو امید آنها برای اینکه اسرائیل را از راه نظامی به زانو درآورند، برباد رفت. در واقع در نتیجه چنان احساس شکست و نومیدی ناشی از آن بود که فلسطینیها حاضر شدند در پای میز مذاکره حاضر شوند و رسماً اعلام نمایند که راه حل نظامی را برای کسب حقوق خویش به کنار نهاده‌اند. هم‌اکنون نیز بار دیگر همان فضای نومیدی و شکست خوردگی میان فلسطینیها حاکم گشته است. زیرا این بار رژیم صدام، که همچنان پافشاری می‌کرد با ارائه کمکهای مالی به قربانیان انقراض مسجدالاقصی خود را به صورت پشتیبان فلسطینیها نشان دهد، در طی چند هفته فرو پاشید و از این رو، رؤیای آن گروه از فلسطینیها که هنوز به کسب پیروزی از راه نظامی اعتقاد داشتند، تا حد بیشتری رنگ باخت. در این میان تهدیداتی که آمریکا بی‌درنگ پس از پایان عملیات نظامی در عراق متوجه سوریه، یعنی دیگر حامی بزرگ فلسطینیها، ساخت، موجب شد که فلسطینیها احساس کنند این بار شرایط آنان شاید از زمان سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ نیز دشوارتر است.

از سوی دیگر، انتخاب محمود عباس (ابومازن) به پست تازه ایجاد شده نخست‌وزیری حکومت خودگردان فلسطین نیز نشانگر این است که فلسطینیها به این اعتقاد رسیده‌اند که اینک صلح تنها بهترین گزینه بلکه حتی تنها گزینه باقی مانده برای آنها می‌باشد. ابومازن شخصیتی نامدار است که اعتقادی به انتفاضه ندارد و آن را برای فلسطینیها سودمند نمی‌داند، از این رو بسیاری از گروههای مبارز فلسطینی از رسیدن وی به قدرت چندان خرسند نیستند. همچنین به رغم اختلاف نظر شدیدی که ابومازن با خود عرفات بر سر گزینش اعضای کابینه‌اش پیدا کرد، تا جایی که ابومازن تهدید کرد از این مقام کناره خواهد گرفت، سرانجام عرفات حاضر شد افراد مورد نظر ابومازن را بپذیرد. به نظر می‌رسد که عرفات نیز به این نتیجه رسیده بود که اگر در این میان سرسختی نشان بدهد و ابومازن - که مورد تأیید و حمایت آمریکاییها و نیز اسرائیلیهاست - پست نخست‌وزیری را برعهده نگیرد، از این پس دوران سختی را از سر خواهد گذراند، زیرا همانند آریل شارون مطمئناً از سوی آمریکا تحت فشار قرار خواهد گرفت که برای دستیابی به صلح از خود نرمش نشان بدهد و در این مسیر مانع تراشی نکند. بنابراین به نظر می‌رسد که فلسطینیها و اسرائیلیها به این نتیجه رسیده‌اند که پس از حل و فصل ماجرای عراق و سرنگونی صدام، جهانیان منتظر این هستند



که این کشمکش بسیار طولانی در خاورمیانه به گونه خوشایندی پایان بیابد تا خاورمیانه بار دیگر روی آرامش را ببیند. بنابراین، هر طرفی که بخواهد در راه صلح مانع افکنی کند در نزد افکار عمومی بین‌المللی مورد نکوهش قرار خواهد گرفت.

از این پس، وضعیت گروههای مبارز فلسطینی که حاضر نشوند در روند صلح خاورمیانه دست کم سکوت اختیار کنند و از انجام عملیات نظامی خودداری ورزند، بسیار دشوارتر از گذشته خواهد شد، زیرا آمریکا پیش از این پشتیبانان این گروهها همچون صدام را کاملاً حذف کرده است، و سوریه نیز در نتیجه تهدیدات آمریکا کاملاً در لاک دفاعی فرو رفته است و تنها امیدوار است که در این مهلکه جان سالم به دربرد. بنابراین، امکان کمک‌رسانی به این گروهها دیگر به صورت جدی مطرح نخواهد بود. دیگر دولتهایی نیز که همچنان قصد داشته باشند به نوعی به این گروههای یاری برسانند و یا روند صلح را دچار مشکل سازند، با واکنش تند آمریکاییها روبرو خواهند شد؛ زیرا این بار جورج بوش همه آبروی خود را بر سر دستیابی به صلح و امنیت در خاورمیانه گذارده است، و شکست در سر و سامان دادن به این طرح می‌تواند برای وی به قیمت شکست در انتخابات بعدی ریاست جمهوری تمام شود.

در شرایط کنونی، آمریکا کاملاً آمادگی آن را دارد که آن گروهها و یا دولتهایی را که به نوعی باروند صلح پیش رو مخالفت می‌ورزند، حتی اگر هیچ‌گونه تأثیر عملی نیز بر روند صلح نداشته باشند، به عنوان موانع و عوامل اصلی عدم تحقق صلح معرفی کند، و بدین ترتیب هم اسرائیلیها را بی‌گناه جلوه دهد و هم بتواند شکست خویش را توجیه کند. بنابراین، سخت‌تر شدن شرایط برای این گونه بازیگران بسیار محتمل خواهد شد. به سخن دیگر، طرح‌ریزی آمریکاییها برای یک خاورمیانه نوین به قربانیان بسیار نیاز دارد که تاکنون صدام و رژیم بعثی عراق به نخستین قربانی این فرایند بدل شده‌اند. مطمئناً این بار شرایط بسیار متفاوت از یک دهه گذشته است. آمریکا اینک به این نتیجه رسیده است که تا زمانی که فشار مستمر خویش را بر طرفهای اسرائیلی و فلسطینی حفظ نکند، این دو حاضر نخواهند شد برای دستیابی به صلح امتیاز بدهند. بنابراین، قصد این کشور را برای دستیابی به صلحی پایدار در منطقه خاورمیانه باید جدی گرفت، هر چند که در عمل ممکن است به دلایل گوناگون این هدف آمریکا با مشکلات بسیاری روبرو شود و یا حتی در کوتاه مدت آنچنان که در «نقشه راه» مشخص شده است، به نتیجه لازم نرسد.

